

## پدر و مرد خانواده

بارها از من سوال می شد که او چرا تا این اندازه خود را به زحمت می اندازد در حالیکه هیچ کس او را به اموری که انجام می داد مجبور نمی کرد؟ من نیز در دوران زندگی مشترکمان چنین سوالی را از وی می نمودند. تنها جواب او آن بود که هر یک از حضرات ایادی امرالله با توجه به اوامر و راهنمایی های حضرت عبدالبهاء مبنی بر انجام مسئولیت ها محوله به آنان شخصاً طریق خدمات خود را معین و مشخص می سازند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند که "وظیفه ایادی امرالله نشر نجات الله است" و رحمت این بیان مبارک را سرلوحه همه اقدامات خود قرار داد و با اطاعت صرفه محضه از این دستور در هر شرایط و به هر قیمت به این امر قیام نمود و حتی از ایثار خانواده خود نیز مضایقه ننمود.

غالباً من مورد سوال از نحوه زندگی و گذران در غیبت های طولانی رحمت اینکه چرا وی توجه بیشتری به صرف وقت با خانواده اش نمی کند قرار می گرفتم. باید اذعان کنم که زندگی ما سهل و ساده نبود. گیسو در سالهای اول زندگانی، هنگامی که پدرش عازم سفر می گردید، ساعت ها پشت پنجره می ایستاد و به آهستگی می گریست و غالباً برای چند روز به تب شدیدی مبتلا می شد. به تدریج که بزرگتر می شد و به موقعیت و مسئولیت های او آگاهی یافت دوری و هجران از پدر را با آرامش و متانت تحمل می نمود.

یک بار که پس از بدرفه رحمت از فرودگاه مانیلا به منزل برمی گشتیم، یکی از یاران تعجب شدید خود را از حزن و اندوه من نسبت به دوری از رحمت ابراز داشت و اضافه نمود که احبای فیلبین چنین گمان می کنند که احبای ایرانی نسبت به یاران فیلیپینی از عواطف کمتری برخوردارند و هنگام جدائی هیچ نوع عکس العمل احساسی از خود بروز نمی دهند. آن روز ریزش بی اختیار اشک های من باعث تجدید نظر و اعتقاد به عواطف شدید احبای ایران در یاران فیلیپینی گردید.

تاثیر منفی این جدائیا در او کمتر از ما نبود و در تمام طول سالهای مسافرتش آرزوی دیدار خانواده و به خصوص دختر عزیزش را در دل می پروراند. یادداشتها و اظهارات نفوس بسیار از احباء در سراسر جهان شاهد و صادق این مدعا و احساسات لطیف و عواطف عمیق پدرانه و همچنین تحمل رنج و صبر و بردباری رحمت است. بسیار کوشش می کرد که برنامه مسافرتها خود را نوعی تنظیم نماید که بتواند برای جشن تولد دخترش یا شرکت در وقایع مربوط به تحصیلات او مراجعت نماید.

بعضی از یاران هنوز به یاد دارند که رحمت در اسفار خود به آفریقا و نواحی اقیانوس آرام شتاب زیادی از خود نشان می داد زیرا آن زمان مصادف با جشن فاغ التحصیلی گیسو از دبیرستان بود و وی مایل بود که قطعاً در این مراسم شرکت نماید.

گیسو به عنوان دانش آموز ممتاز قرار بود خطابه ای ایراد نماید و رحمت این موضوع را به دوستانش بازگو می کرد. فرزین دواچی خواهرزاده رحمت که در میامی می زیست اظهار می داشت که یک شب قرار بود برای تماشای فیلم "شکوه علفزار" بروند و رحمت در تمام مدت نمایش فیلم می گریست و هنگام بازگشت به هتل در حالیکه اشک می ریخت از فرزین

خواسته بود که جامه دانش را حاضر کرده و او را به فرودگاه برساند. او برنامه خودش را به کانادا به تعویق انداخت و بی تابانه به دهلی نزد خانواده اش بازگشت. حضور غیر منتظره و بی باعث تعجب و در عین حال مسرت عمیق ما گردید.

رحمت کودکان را بسیار دوست می داشت و مشتاق شرکت آنان در جلسات امری بود و هرگز اجازه نمی داد که مادران اطفال خود را به خاطر مزاحمت های کودکانه تنبیه کرده و یا از جلسه اخراج کنند. او عمیقاً به تعلیم و تربیت امری اطفال بهائی در سراسر جهان توجه مخصوص مبذول می داشت و برای تامین وسایل تربیتی آنان خط مشی لازم جهت لجنه های مربوطه تهیه می کرد. می گفت که اطفال بهائی سازندگان جوامع آتیه اند و برای تربیت بهائی آنان اهمیت فوق العاده ای قائل بود. با فرزند خویش نیز به همین نحو رفتار می کرد و هرگز درستی نمی نمود و او را تنبیه نمی کرد و می گفت چون به ندرت دخترش را می بیند لذا وظائف تربیتی او را به عهده مادرش می گذارد. هر وقت به مسافرت می رفت و ما را ترک می کرد نهایت علاقه و محبت خود را نسبت به گیسو ابراز می داشت و رفتار و کردار وی را تحسین می نمود. اغلب هنگام وداع دخترمان را در آغوش می گرفت و می گفت: "چشم بهم بزنی برگشته ام." اما این بهم زدن چشم ماهها به طول می انجامید. برای گیسو کتاب و تمبر می فرستاد تا کلکسیون تهیه نماید. هم اکنون گیسو مجموعه بزرگ و زیبایی از کارت پستالهایی که برای او فرستاد در اختیار دارد که بسیار پر ارزش است. در مراجعت از سفرهایش هدایای فراوانی به همراه می آورد و وسط اطاق می گذاشت و به انتظار ورود و عکس العمل گیسو در کناری می نشست. از تربیت روحانی فرزند خویش هیچ گاه غفلت نورزید. گیسو هنوز هم کارت های کوچکی را که رحمت روی آنها مناجات و کلمات مکتوبه می نوشت تا آنها را از بر کند نگاه داشته است. در کنار گیسو می نشست و مکرراً آیات الهی را تلاوت می نمود تا دخترمان بتواند آن را به خاطر بسپارد و گاه خودش قبل از گیسو مناجات هایی که به زبان انگلیسی بود از بر می کرد. گیسو قبل از پانزده سالگی نماز بزرگ را از حفظ می خواند. برای این کار رحمت يك آیه را بر کارت می نوشت و می خواست که تا بازگشت از مسافرتش گیسو آن را حفظ کند. خود او نیز همواره نماز را به صوت بلند تلاوت می کرد تا گیسو از طریق شنیدن نیز با آیات الهی آشنا شود. اگر در مواقع ادای صلوة گیسو با او صحبت می کرد و یا روی زانو او می نشست ناراحت نمی شد. می گفت که دخترمان باید بداند که والدینش نیز همان نماز و دعائی را می خوانند که او باید تلاوت کند. سپس به اطاق خلوتی می رفت و دوباره نماز خود را تکرار می کرد. وقتی رحمت پیش ما بود معمولاً جلسه دعای خانوادگی تشکیل می دادیم که گیسو مناجات می خواند و به تلاوت دعای پدرش گوش فرا می داد و پس از عزیمت رحمت نیز من و گیسو به این کار ادامه می دادیم. به تدریج تلاوت دعا و مناجات قسمتی از زندگانی گیسو را تشکیل می داد که تا کنون هم ادامه دارد.

در اوقات اقامت در ارض اقدس که گیسو کودکی سه ساله بود، رحمت او را با خود به زیارت مقامات متبرکه می برد و از وی می خواست که دستگیره در ورودی مقام اعلی را ببوسد. بعد او را به محل درختان کاج که جمال اقدس ابهی در آن نقطه خیمه خود را برپا داشته و با اشاره دست محل استقرار عرش حضرت اعلی را به حضرت عبدالبهاء نشان دادند راهنمایی می کرد.

در قسمت شمالی حدائق حول مقام اعلی بوته یاسی وجود دارد که رحمت گیسو را با خود به آنجا می برد و گلهاي یاسی را به زمین ریخته بود برداشته و در کف گیسو می گذاشت و از وی می خواست که عطر شیرین آن را به خاطر بسپارد.

حال هروقت گیسو به زیارت ارض اقدس نائل می شود به دیدار آن بوته رفته، گل هائی که به زمین ریخته را جمع آوری کرده و به یاد پدر عزیزش به آستان مقدس حضرت ربّ اعلی تقدیم می کند.

هرگاه ما و یا مادر رحمت به وجود وی احتیاج داشتیم، در هر گوشه ای از جهان که بود بدون توجه به بعد مسافت خود را به ما می رساند. او آنقدر خود را به ما نزدیک احساس می کرد که اظهار می داشت ابداً احتیاج به آن نیست که وی را از حادثه ای مطلع سازیم زیرا خود آن را فوراً احساس می نماید.

موقعی که در لندن زندگی می کردیم در یک تصادف به شدت مجروح شدم. به گیسو گفتم حال وقت آزمایش غریزه طبیعی رحمت است که آیا این واقعه را حس می نماید یا نه؟ بعد از ظهر همان روز تلفن کرد و اولین سوالش این بود که آیا اتفاقی افتاده است؟ گفت از تلفن خانه یک شهر دور افتاده آفریقا صحبت می کند زیرا ناگهان احساس نگرانی کرده و از احباء خواسته است او را برای تماس تلفنی با ما راهنمایی کنند. بار دیگر هنگامی که از یکی از قصابات هند دیدن می کردم به طور غیر منتظره و بسیار خطرناک دچار بیماری دفع سنگ کلیه شدم. احباء فوراً مرا به دهلی نو بازگرداندند. و بدون اطلاع من تلگرافاً از معهد اعلی استدعا کرده بودند که وضع موجود را به اطلاع رحمت برسانند. در ورودی به دهلی با کمال تعجب او را در خانه منتظر خود یافتیم. البته خبر بیماری من به وی نرسیده بود ولی اظهار می داشت که در یک جلسه در منیا صحبت می کرده که ناگهان احساس می کند که باید به دهلی بازگردد. بلافاصله به هتل محل اقامت خودش می رود، جامه دانش را برمی دارد و عازم فرودگاه می شود. با اولین پرواز به رم و از آنجا به دهلی نو می آید. چون در آن فاصله کوتاه در رم نتوانسته بود چمدان خود را به هواپیمای بعدی منتقل سازد از مامورین فرودگاه خواسته بود که آن را مستقیماً به دهلی بفرستند. پس از یک هفته چمدان وی رسید و خودش تا بهبودی کامل من در دهلی نو اقامت کرد.

رحمت پیوسته برای سلامتی خانواده اش دعا می کرد و به تلاوت مناجات می پرداخت. از دیگران نیز درخواست می کرد برای آنها دعا کنند. یارانی که او را در آخرین دیدارش از آنتیگوا ملاقات کرده اند حکایت می کنند که هنگام صرف ناهار با عده ای از احباء بلامقدمه از همسر و دخترش یاد می کند که در شهر بوستون امریکا زندگی می کنند و در حالیکه آثار وجد و سرور در سیمایش دیده می شد اظهار می دارد که دخترش در دانشگاه هاروارد تحصیل می کند و عکس گیسو را از کیف بغل خود خارج کرده به آنها نشان می دهد. احباء هر یک به تحسین گیسو پرداخته و از زیبایی و برازندگیش تعریف می کنند. رحمت به آنها می گوید او حال خیلی جوان است و زندگی درازی در پیش دارد و می گوید: "لطفاً برای دختر من دعا کنید. تنها استدعای من از شما اینست که برای او دعا کنید". به من می گفت در تمامی ایامی که از او دور است مرتباً برایمان دعا می کند و هرشب برای حفظ و صیانت ما لوح احمد تلاوت می نماید.

عشق و علاقه من نسبت به رحمت نیز در جریان زندگی ما بسیار موثر بود. هرگز حتی به خاطرم خطور نکرد که از وی بخواهم در منزل بماند و از من و گیسو مواظبت کند. البته این بدان معنی نیست که من بطور کلی در مقابل همه مشکلات زندگی مقاومت می نمودم، بسا اوقات که شکوه و شکایت کردم و چه بسیار که گریستم. گاه با خود می گفتم که بیش از این قدرت ادامه زندگی بدون وجود و حضور او را ندارم ولی به هر حال با وجود فشار سخت و خرد کننده زندگی مانع خدمات ارزنده او نشدم و طریق شکوهمندی را که برای خود انتخاب کرده بود سد نکردم. من به ارزش والای موقعیت او پی برده و

به بهای مجاهدات بی شمارش واقف بودم. نیاز جامعه را بر احتیاج خود مقدم شمردم و خدمات امری را بر فروع زندگی شخصی ارج بیشتری گذاشتم زیرا این چنین پرورش یافته بودم. مرقومه تسلی بخش امة البهء خطاب به گیسو و من پاسخ جامعی به این پرسش است که چرا رحمت آنگونه زندگانی را مرجح می دانست و چگونه بود که خانواده اش نیز با آن موافقت داشت: "آیا در این سرای فانی زندگانی بهتری را می توان یافت که اساس و بنیان رزین زندگی جاوید را تأمین نماید؟ به فرض شما سه نفر در کمال آرامش در نقطه ای سکونت اختیار کرده و رحمت به عنوان یک پزشک به کار مشغول می شد و یا شخصاً به طبابت می پرداخت و زندگانش را صرفاً وقف بیمارانی می نمود که شبانه روز باید به معالجه آنها می پرداخت و احتمالاً فرصت می یافت که دو در هر روز در منزل خود غذا صرف نماید، با توجه به طبیعت مخصوص و نگران کننده ای که حرفه وی به همراه داشت، آیا زندگانی و حیات رحمت را با آن همه فتوحات امری و آنچنان شأن و مقام و رسم و نشان ابدی و جاودانه با آن گذران معمول و بی نتیجه می توان مقایسه کرد؟ به نظر من که خود نیز زندگانی بسیار مبارک و در عین حال به شدت حزن آوری داشته ام، گرچه خداوند با و رحمت و اسعه اش مواهب بی پایان به ما ارزانی می دارد، ولی ما نیز در مقابل باید به جبران آن برخیزیم."

شرایط دشوار مسافرت و آب و هوای نا مساعد و متغیر تنها مشکل زندگی پرتحرک رحمت نبود بلکه تنهایی و مبارزه دائم با رنج جانکاه جدایی و دوری از خانواده و دوستان مزید بر علت می گردید. او بایستی خستگی جسمی و شدائد احساسی و معنوی را با قدرت ایمان و توسل به دعا و مناجات بر طرف کند و بر آنها غالب تا بتواند با مشکلاتی که جوامع مختلف حل آن را از وی می خواستند روبرو شده و آنها را از میان بردارد.

-----

منبع: دکتر مهاجر نوشته ایران فروتن صفحه 595

[www.drmojaher.org]